

انعکاس لرزان راوی در سایه سیاه

داستان «معصوم چهار» هوشنگ گلشیری در شکل غالب با شیوه نک گویی درونی نوشته شده است. کل داستان به صورت گفتگویی روایت می‌شود که در ذهن شخصیت اصلی یعنی راوی جریان دارد. در این داستان، خواننده مخاطب راوی نیست. خواننده ناگزیر است که از حالت انفعالی بیرون آید تا بتواند خطوط و تکه های از هم گسسته و فاقد تداوم زمانی و مکانی روایت را دریابد و ترکیب کند. یعنی به همراه شخصیت اصلی (راوی) در ساخت و بافت روایت مشارکت کند و متن‌های خالی را در ذهن خویش بیافریند.

راوی با باور و نگاه ویژه خود، به شرایط اختناق آلود پیرامونش واکنش نشان می‌دهد. او با گفتار درونی، موقعیت اجتماعی و روحی خویش را به گونه‌ای غیرمستقیم به نمایش می‌گذارد. وقایع پیرامونش را با واکنش ذهنی و عاطفی خود می‌آمیزد و سپس با دل خود باز می‌گوید. این بازگویی خاموش مسلماً رشته روایت را به گونه‌ای مسلسل وار و پیوسته با بافتی خطی باز نمی‌گوید.

راوی حتی تکه‌های گسسته را نیز تا انتها دنبال نمی‌کند. خواننده باستی با آمیزش ذهنی با راوی، دنباله تکه‌های ناگفته را با خیال خویش بازآفریند و پاره‌های روایت را به هم وصل کند.

داستان «معصوم چهار» سرشار از اشارات اسطوره‌ای و بیان کنایی و استعاری است که در ذهن راوی جریان دارد و در واکنش روحی به اوضاع اختناق آمیز، سرریز می‌کند.

اگر خواننده به عمق پوسته ظاهری این اشارات و استعارات راه نیابد، مسلماً نمی‌تواند با کل داستان ارتباط برقرار کند زیرا که شالوده داستان «معصوم چهارم» از همین اشارات و نشانه‌ها و استعارات تشکیل شده است.

گلشیری در «معصوم چهار» به الگوسازی دست زده است و از باورهای اسطوره‌ای بهره گرفته و معصوم زمانه ما را ترسیم کرده است. معصوم داستان، الگویی نمادین از معصوم اسطوره‌ای است. معصوم داستان زمانه ما، در وحشت زندگی می‌کند. سایه سیاه اختناق و نفتیش عقاید، زندگی راوی را فلج کرده است. راوی قادر نیست با این سایه سیاه بستیزد. او تنها است یا خود می‌پندارد که بی‌یاور است.

واکنش راوی به سایه سیاه، عُنُق زدن از دماغ و در خود فرو رفتن و گریستن خاموش است. معصوم‌های اسطوره‌ای راوی نیز همین‌گونه زیسته‌اند. تنها و بی‌یاور با ضجه درونی و خاموش... این گو در زمانه ما تکثیر شده است. معصوم داستان، نه به بتی پاور دارد و نه به دسته‌ای وابسته. او مرادی نیز ندارد. زیرا معصوم‌ها بی‌مراداند و شاید هم خود مراد باشند. او در خواب و بیداری در وحشت است. آرزو می‌کند که همیشه بیدار باشد، چون سایه تفتیش مثل شمشیر دو دم، بالاسرش آویخته است تا او در حالت خواب و ناهوشیاری سخن بگوید. سخنی که مقابل شمشیر دودم، سر بره‌ای است برای قربانی.

آغازبندی داستان، با ترسیم وضعیت جسمی و روحی راوی و سایه وحشتی که بر او افتاده است، شروع می‌شود.

«حالم خوب نیست. نمی‌توانم به اداره بروم. دیشب دوباره خون دماغ شدم. توی خواب؛ بعد دیگر نتوانستم بخوابم. راستش ترسیدم خوابم ببرد. آخر در بیداری اختیار آدم دست خودش است. اما در

خواب که باشد چی؟ مقصودم البته فقط خون دماغ نیست. از کجا که آدم توی خواب حرف‌هایی نزند که نیاید؟»

این آغازبندی، حالت تعلیق و انتظار و گره موضوعی را ایجاد می‌کند. حادثه داستان در اصل در بافت معنایی چند جمله فوق اتفاق افتاده است. بقیه داستان در واقع، تفصیل همین آغازبندی است. بند نزدیک به پایان‌بندی، به گونه‌ای، دیوارهای کلام آغازبندی را به اوج می‌رساند.

«البته حالا درست یادم نیست که چی خواب دیدم. فقط عکس یادم است. عکس خودم بود. توی دستم بود. شش در چهار بود. اما انگار مجاله‌اش کرده بودند. عکس انگار به کف دستم چسبیده بود و انگشت‌هام سیخ شده مانده بود. دهانم توی عکس باز بود، باز باز. حتی یک دندان توی دهانم نبود... حتی آنقدر داد زده‌ام که پیرزن آمده بود و به در می‌زد. می‌گفت: چی شده است؟ مگر کسی توی اتاقتان هست؟ گفتم: نه، باور کنید نیست. مطمئن بودم. در را چفت کرده بودم. هر شب می‌کنم.»

مجاله شدگی روحی راوی در بند فوق با کنایه نشان داده می‌شود و دیگر سخنی در تفصیل وضعیت او باقی نمی‌ماند. مرکز ثقل داستان، وضعیت شخصیت اصلی است و تمام تفصیلات دیگر برای نشان دادن جایگاه اوست.

صحنه میانه داستان معصوم، برخورد آراء و اندیشه دو نسل (دختر و پسر) به گونه‌ای نمایشی ترسیم شده است که با ساختمان صحنه‌های دیگر داستان اندکی متفاوت است. در این صحنه، دیدگاه و شیوه روایت نمایش بیرونی مسلط است و راوی از بیان ذهنی و قانع دور می‌شود. در این صحنه، راوی به عنوان شاهد و ناظر محدوده خود، نگاه و قضاوت دو نسل درباره پدیده‌ها و مسایل اجتماعی و سیاسی جهان را به نمایش می‌گذارد. ترسیم تقابل دو نگاه و در قضاوت که می‌تواند اشاره‌ای باشد به شرایط اجتماعی راوی. و نیز می‌تواند نشان دهنده وضعیت راوی به معنای نگاه سوم هم باشد.

چند جمله پایان‌بندی، سقف داستان را می‌سازد و شباهت نمادین معصوم داستان با معصوم باور اسطوره‌ای را به چشم می‌زند و نشانه‌های الگوسازی را برجسته می‌کند.

بهره‌گیری و استفاده گلشیری از بُن‌مایه‌های معصومیت و مظلومیت در بافت و ساخت داستان معصوم چهار، به گونه‌ای طبیعی جا افتاده است و برجستگی مصنوعی و حالت ساختگی ندارد. بهره‌گیری از این گونه بُن‌مایه‌ها در داستان اگر با مهارت و با بیان مینیاتوری در بافت هنری روایت تنیده نشود، مسلماً حالت مصنوعی آن به چشم خواهد زد و جان‌مایه داستان را در حد بیان عقاید و القاء اندیشه، بدون جامه هنری و خلاقه، فرو خواهد کاست.

باور اسطوره‌ای معصومیت در تار و پود مینیاتوری معصوم چهار نشسته است. این بُن‌مایه از بیرون توسط نویسنده بر داستان تحمیل نشده است. وضعیت شخصیت اصلی داستان (راوی) و مقایسه الگوی آن با باورهای اسطوره‌ای، خود به خود تداعی‌کننده است. گفتگوی درونی راوی در طول داستان نشان می‌دهد که ذهنیت او با باورهای اسطوره‌ای آمیخته است. راوی میان زمان حال و گذشته معلق است و موقعیت و وضعیت حال خویش را با وضعیت و موقعیت آدم‌های آرمانی گذشته یک‌گونه می‌پندارد. شاید هم پندار و قیاسی در کار نباشد و تداوم فاجعه‌های دردناک تاریخی هر دم به شکلی تازه تکرار می‌شود. زیرا که زمان داستان همواره شکسته می‌شود و انسان داستان در این شکستگی زمانی لِرزان است. □

داستان معصوم چهار و تفسیر آن به همراه یازده داستان از داستان‌نویسان دیگر به انتخاب خاطره حجازی تحت عنوان «شاید رسیده باشی» به زودی توسط نشر نگاه سبز منتشر خواهد شد.